



باسم امانی

بچه آهو را شبی صیاد می گیرد؛ نکن
این مخاطب آخرش غم باد می گیرد؛ نکن

ای که با شعرت به شلوارِ قلم آتش زد
دامنت را لحظه های شاد می گیرد؛ نکن

شعر تو هرچند بنز و شعر ما نیسان ولی...
بنز را در شهر ما زامیاد می گیرد؛ نکن

هی فرنگی وار زیر کتف شادی ها زن
غصه با ما کشتی آزاد می گیرد؛ نکن

گاه گاهی با فکاهی خنده بر لبها بیار
گر چه صاحب انجمن ایراد می گیرد؛ نکن

ای که در شعرت تماماً وصف شیرین می کنی
گوش هایت را شبی فرهاد می گیرد؛ نکن

«دوش با من گفت پنهان» بچه بقال محل:
شوی لیلی دارد استشهد می گیرد؛ نکن

غصه ی حور و پری ها غصه ی ما نیز هست
پیرزن را هم ونِ ارشاد می گیرد؛ نکن

هر چه می خواهی بشو این مغزها را، عاقبت
طنزپردازی موتور را باد می گیرد؛ نکن

خضری از این شعرهای بند تَنبانی نگو
بچه های، پیری، جوانی یاد می گیرد؛ نکن

کار یک کلمات و تئوری های روشی و سیپیل دار

محمد مهدی معارفی

✖ آدم فضایی، جهان بینی خاص خودش را دارد.

✖ روز مبادا، شب نمی شد.

✖ آدم بانمک، شوربخت می شود.

✖ آرایشگر بیکار، در آینه به خودش دهن کجی می کرد.

✖ دامدار خیر، از آدم های گاو نگهداری می کند.

✖ وزیر کار بی سواد، ندانم کاری می کند.

✖ با علامت به علاوه، خودم را جمع و جور کردم.

✖ انسان های تازه به دوران رسیده، به هیچ جای دیگری نمی رسند.

من نمی خوابم شب از فکر و خیال
مشکلی دارم به نام اشتغال

کارهای بی شماری کرده ام
از فروش ارز و بنزین تا بلال

لیک هر کاری که رفتم در پی اش
عاقبت خوردم به نوعی ضد حال

من یکی از شغل هایم را کنون
با تو می گویم به عنوان مثال:

مدتی رفتم به کاری دولتی
تا دهم خرجی به فرزند و عیال

اندک اندک کار و بارم خوب شد
البته از راه شرعی و حلال!

داشت آن جا چند قانون عجیب
آشنا گشتم به آن بعد از دو سال

باید آن جا چشم خود می بست
هر چه می دیدی نمی کردی سؤال
گاه می دیدی کسی یک سال نیست
لیک می گیرد حقوقش را روال

گاه می دیدی کسی یک سال هست
لیک می میرد برای یک ریال

گاه می دیدی فلانی با فلان
از وطن رد می کند ظرف سفال

گر که می کردی به چیزی اعتراض
می شدی مشمول طرح انتقال!

عاقبت روزی از آنجا دک شدم
چون که با مافوق خود کردم جدال

او په من تپیا زد و با خشم گفت:
گم شو از این جا برو مرد شغال